



۲۰۱۸/۰۲/۲۰

س. ح. روغ

«ننگ و نام»

بحثی با نویسنده پُرکار جناب سلیمان راوش

قسمت اول

بخش اول

نوشته های چند سال اخیر جناب سلیمان راوش، نویسنده پُرکار، عکس العمل های چندگونه بر انگیزته اند.

از جانی عده ای از نوشته های راوش استقبال کرده اند. پُف داران "افغان نیستم"، نوشته های راوش را پُرواکی از واک خود انگاشته اند؛ و بازار زیاده لوحی قوم گرایی را، از جمله با مراجعه به این نوشته ها، گرم تر گماشته اند؛

از جانب دیگر در پاسخ به نا رضایتی افزاینده خوانندگان، راوش نوشته است که تفسیر «قومی» از نوشته های وی، یک بدفهمی بوده؛ و هنوز "به زمان نیاز است" تا اثر وی به خوبی فهمیده شود؛ اینک، ده سال پس از نشر کتاب اول «نام و ننگ»، دیگر بنظر نمی رسد که گذشت زمان بخواهد کمکی بکند.

اثر «نام و ننگ»، از قلم جناب س. راوش، را به دلیلی سبک و سنگین می کنیم که در بررسی یی که برای گشودن مفهوم «افغان» روی دست داریم، در این اثر جناب راوش، مطالب غیرقابل اغماض درج است؛ از خود راوش رهنمایی می گیریم که وی در «نوشتن» اثر «نام و ننگ»

- از چه روش پیروی کرده است؟

- این اثر را چگونه فراهم آورده است؟

- «سبب تألیف» این اثر چی است؟

- و این اثر را چرا و چگونه و بنا به کدام دلیل و بنا به چه انگیزه ای «کتاب» نامیده است؟

مولانا جلال الدین بلخی در کتاب سوم مثنوی داستان جالبی می آورد، که راوش هم آن را خوانده باشد؛ مولانا می نویسد که پیرمردی نزد زرگر آمد و گفت ترازویت را به امانت می خواهم؛ زرگر به مرد نگریست و گفت «جاروب» نداریم!

مرد دوباره گفت نی نی ترازویت را به امانت می خواهم، کمی طلا دارم، به پیمانہ کنم؛ زرگر به مرد نگریست و گفت «غلبیر» {غلبیل} نداریم!
مردک بر آشفت و بر زرگر نهیب زد؛
و زرگر گفت:

این شنیدم، لیک پیری، مرتعش دست لرزان، جسم تو نامنتعش
و آن زر تو هم قراضه خرد و مُرد دست لرزد، پس بریزد زر خرد
پس بگویی خواجه جاروبی بیار تا بجویم زر خود را در غبار
چون بروبی، خاک را جمع آوری گویی ام غلبیر خواهم ای جری
من از اول دیدم آخر را تمام جای دیگر رو ازینجا، والسلام!

زرگر می گوید دست لرزان داری و طلا را نگهداشتن نیاری! از آن گفتم، که جاروب نداریم!
و چون بر زمین ریزد، شوق تو دوباره گردآوردن، بیانگیزد! از آن گفتم، که غلبیر نداریم!
اینک ما نه خاکروب راوش را به جاروب ریختن می خواهیم؛ و نه «بده بیر» راوش را به غلبیر بیختن می خواهیم؛
بگفت بیدل:

منت کش گردون مشبک نشوی
خاک تو به غربال دگر بیخته اند

در نیات و در مانیات راوش، هم، تردیدی نمی آوریم!
چندین دهه است که سلیمان راوش را در حضر داشته ام؛ و بر زندگی و برزندگی این براز نظر داشته ام!
کاری که مولانا نکرد، ما می کنیم؛ با یک هزار ثانیات و تأنیات، ترازوی عدل در دست خود راوش می گذاریم؛
تا خودش تراز بندد و اصل را از بدل فراز بندد؛ و خود بگوید که زر آورده است؛ و یا گازر آورده است؟؟
خاصه آنجا که راوش چنگ می زند و بازو به جنگ می زند و می نویسد: «آگاهان ما در زمینه کاری نکرده اند»؛
پس مهربان شود و «نام و ننگ» را هم به سنگ بزند و به ما سراغ دهد که خودش از این سفر، از گاهان تا پگاهان،
چی چراغ آورده است؟

سُبک بتوان بر دیگران ادعا بست؛ گران، وقتی خود نتوان دستی به دعا بست!

۱

در این باره که راوش از چه روش در نگاشتن این اثر پیروی کرده است، وی بروشنی خواننده را از تردید بیرون می کشد:

«... شیوه نوشتن این کتاب... مسایل را همه جانبه تر... وقتی عنوانی {ی؟} یک مطلب مطرح می شود، در ضمن پیش از آن که به تشریح کامل و تمام آن مطلب پرداخته شود، عناوین دیگری پیش می آید { آیند؟} و نخست به شرح هریک از آن ها پرداخته شده است... البته من این شیوه نگارش را توضیحی یاد می کنم»!!!!

/سلیمان راوش: «نام و ننگ»؛ جلد اول؛ ص ۱۵/

با این بیانات کمترین چیزی را که جناب راوش بقلم خود درج می کند، این حقیقت هراس انگیز است که پس از نشر چار «کتاب» نام و ننگ؛ و چند «کتاب» دیگر؛ وی هنوز باید خود را مطلع بسازد که «کتاب نوشتن» یک «کار» است؛ و این «کار»، مثل هر کار دیگری، در چارچوبه اصول و قواعد و ضوابط جای داده شده است؛ رعایت این چارچوب کدام تعارف خشک نیست؛ رعایت این چارچوب از شرایط امکان رسیدن به نتایج نو در تحقیق است؛ نتایجی که جناب راوش بما وعده می دهد.

هر نوشته ای، «توضیح» {توضیح به معنایی که دلتای می آورد. روغ} نیز است؛ هدف بر تر برای یک نویسنده نه بسیار نوشتن است؛ و نه بسیار «کتاب نوشتن» است؛ نویسنده، مو را می شگافد تا حقایق تازه ای، و یا قرائت تازه ای از حقایق، را به خواننده پیشکش کند؛ نویسندگانی را سراغ داریم که فقط با یک کتاب در تاریخ اندیشه جاویدان شدند؛ آنان در یافتند که کتاب نوشتن، هم، یک کار است؛ و آنان پیش از آن که کتاب بنویسند، و برای آن که کتاب بنویسند، رفتند و این کار «نوشتن کتاب» را یاد گرفتند؛

از آنان آموخته ایم که «کتاب نوشتن» چیست؟

می دانیم که امروزه کتاب نویسی تابع یک نظریه بسیار نظام مند و منضبط شده است.

۲

ارزیابی های خوانندگان آگاه تر از اثر «نام و ننگ» س. راوش، سخت گیرانه تر بوده اند؛ از اثر «نام و ننگ» راوش، دو ارزیابی خواننده ام:

روشنفکر سرشناس افغان احمد حسین مبلّغ، با نگاه به مضمون کتاب می نویسد که «نام و ننگ»، یک اثر «کاملاً فاقد ارزش و بی کیفیت و راسیستی»^۱ است.

جناب دکتر مسعود میرشاهی^۲ ایرانی {کنونی}. کشور ما را پارس بنامید! دکتر احسان یارشاطر { طی یک یادداشت کوتاه ذکر می کند که س. راوش اثر «نام و ننگ» را «به من فرستاده»؛ و سپس با یک بی میلی و امتناع مشهود از

^۱ - احمد حسین مبلّغ: «نقدی بر دیدگاه های راسیستی آرامش دوستدار»؛ پانویس شماره ۴۱/سایت وزین نقد و جامعه/
^۲ - سلیمان راوش جناب دکتر مسعود میرشاهی را به خوانندگان خود معرفی نمی کند، طوری که خواننده نمی داند که با چه کسی طرف است؛ جناب مسعود میرشاهی دکتور طب است؛ از صاحب نظران ایران {کنونی}. کشور ما را پارس بنامید! دکتر احسان یارشاطر {مقیم اروپا است؛ در سال ۱۹۹۳ انجمن رودکی را در پاریس بنیاد نهاد؛ نیشاپوری و خراسانی است؛ به افغانستان و ادبیات افغانستان علاقه دارد؛ بررسی هایی در باره شعر زنان افغانستان نشر کرده است.

اثر مشهور راوش فاصله می گیرد و از نظر شکل بر اثر راوش چنین ایراد می گیرد که این یک «مجموعه» است و «جمع بست داده های کتاب های گوناگون»^۲ است.

میرشاهی که از «مجموعه» سخن گفته است، مقصدش این بوده که اثر راوش، هنوز، فاقد یک تبویب منتظم موضوعی و فاقد یک اندیشه رهنا است؛

آن چه میرشاهی می نویسد، متکی می شود بر یک بیان تعجب آور خود راوش. راوش در مدخل جلد اول کتابش می نویسد:

«... مدارک و اسنادی را که در آثار گوناگون بگونه جدا از هم وجود داشت، جمع آوری نموده و برای بیان حقایق تاریخی و وجود واقعیت ها در تاریخ{؟؟} آن {ها}؟؟ را در کناری {ی}؟؟ هم قرار داده و در معرض قضاوت بگذارم... در بسیار {ی}؟؟ موارد از ابراز نظر و تبصره خودداری بعمل آمده است چرا که خود اسناد و مدارک آنقدر مفصل و گویا بوده است که دست هرگونه تفسیری را کوتاه می نمود... نقل جامع چند پژوهش و تحقیق...»/ س. راوش: نام و ننگ؛ ج ۱؛ ص ۱۴/

پس راوش خودش می نویسد که «نام و ننگ» یک «جمع آوری»، و یک «نقل جامع»، است؛ و ثقلت این «جمع آوری» و «نقل جامع» هم تا بدانجا بوده که «در بسیار {ی}؟؟ از موارد از ابراز نظر و تبصره خودداری کرده است... چرا که...»!!!

چار قرن پیش بالزاک نوشت: «عجز مولف را بیش از هر چیزی همین تلنبار کردن فاکت ها بر ملا می سازد!» و دنیای کار اکادمیک، دنیای علم و تحقیق، به این تلقی عامیانه جناب راوش از روش کارکردن علمی با داده ها، شدیداً احتجاج می کند!

یک تحقیق، آنهم خاصاً با این ادعای بزرگ همراه ساخته شده باشد که یک تنه آماجی را سراج می کند، که آگاهان چندین تنه بدان نرسیده اند؛ این تحقیق، مطابق به معاییر پذیرفته شده امروزی، می باید که از پنج حلقه بگذرد:

- بیان مؤجز و مُنَجَز این که هدف تحقیق چی است؛ و مفاهیم کلیدی تحقیق کدام ها اند؛

- ترتیب و تبویب داده ها و آورده ها{ی} تا کنون موجود{ نظر به موضوع تحقیق؛

- نقد داده ها و آورده ها، از این نظر که راه برای یک تحقیق نو چگونه گشوده می شود؛

- مستند و مستدل ساختن برآیند ها و اندیشه های نو؛ و جمع بندی آن ها؛

- نتیجه گیری از تحقیق و طرح سوالات مابعد؛

وقتی اثر «نام و ننگ» راوش را با این مراتب منضبط کار تحقیق می سنجیم، این سوال بی پاسخ می ماند که آیا اثر «نام و ننگ» سلیمان راوش، یک «کتاب» است؟ و یا یک «جوال» است؟؟

^۲ - "پیشگفتار" دکتر مسعود میرشاهی بر "نام و ننگ"؛ اثر سلیمان راوش؛ کتاب دوم؛ این جلد تاریخ نشر ندارد؛ جلد اول از ۲۰۰۷ است؛ و گمان می رود که مجلد دوم از ۲۰۰۹ باشد.

میرشاهی می نویسد که آن چه را راوش نوشته است «ادیبان سده سوم تا پنجم» پیش از این نوشته بودند و «از آن پس ما آن ها را در سبک های گوناگون ادبی در گزارشات ادیبان پس از سده ششم می بینیم» و می نویسد که «آقای راوش با نوشتن آن چه در این کتاب آورده، خواسته است در شناسایی و دستیابی به این گنجینه بزرگ که ایرانیان از چندین دهه پیش به آن دست یافتند، چراغ راهی باشد...»

منظور میرشاهی از این سخنان این است که «نام و ننگ»، که یک اثر «تحقیقی» نیست - و به همین دلیل میسر نیست که بر مبنای معیارهای پذیرفته شده تحقیق، نقد و یا حتی ارزیابی شود- این بجایش؛ میرشاهی می گوید که راوش صرفاً دوباره نویسی کرده، و میرشاهی می گوید که راوش حتی دستاورد های تحقیقات متأخر و تازه «ایرانیان» را نمی شناسد و همان «گنجینه ای» را دوباره نویسی کرده که «ایرانیان از چند دهه پیش» بدان دست یافته اند و نوشته اند؛

این اشاره به ظاهر غیرمنتظره میرشاهی به تاریخ ادبیات، متکی می شود بر یک بیان بیشتر غیر منتظره خود راوش. وی در آغاز فصل اول جلد اول اثرش می نویسد:

«... باید خاطر نشان کرد که بحث ما عموماً در حوزه تاریخ ادبیات است، نه تاریخ سیاسی و یا جغرافیای تاریخ... {??}... هرگاه مطالبی را زیر این عنوان، یعنی تاریخ ادبیات، اگر به ندرت می یابیم، تاریخ ادبیات نیست، تذکره ها است؛ تذکره شعرا و یا نویسندگان است، نه بیان شخصیت و اندیشه و تاثیر شخصیت و اندیشه آن ها در تاریخ کشور ما... آگاهان ما در این زمینه کاری نکرده اند...»

/همانجا؛ صص ۱۳ و ۱۷ و ۱۸/

سرخط هایی که راوش اثر خود را بدان منسوب می سازد، چنین هستند؛

اول نه مسعود میرشاهی مضمون این بیانات راوش را به دقت منظور کرده است؛ و نه آن چه راوش می نویسد، حتی است برای خواننده که دریابد منظور خود راوش، از این بیانات، چیست؟

مفهوم "تاریخ ادبیات" فقط یک بار (در ص ۷۰؛ ج. اول)، در تحت یکی از بی شمار ترین عناوین فرعی «نام ایران در تاریخ ادبیات کشور ما»، ظاهر می شود؛ و طی ۴ صفحه یک بحث گشوده می شود، نه در باره تاریخ ادبیات، بل در باره نام ایران؛ و خود راوش می نویسد که همین بحث هم عمدتاً نقل هست از داکتر محمود کویر ایرانی کنونی} کشور ما را پارس بنامید! داکتر احسان یارشاطر

در سرتاسر اثر «نام و ننگ»، دیگر ذکری از «تاریخ ادبیات» نیست؛ و راوش، درست بر خلاف آن چه در آغاز به خواننده وعده می دهد، در «نام و ننگ»، برعکس، به تاریخ سیاسی عدول می کند؛

دوم عطف «تاریخ ادبیات» به «اندیشه و شخصیت» یک خطای تعریف است؛

تاریخ ادبیات از جریان و سبک و فرم و هنجار و فن و نوع در ادبیات بحث می کند؛ در «نظریه تاریخ ادبیات» یک نگرش کلی و فلسفی درباره ماهیت و مبانی تاریخ ادبیات، درباره دوره بندی و زمانندی در روند ادبی، درباره همزمانی و گسست در تاریخ ادبی، بسط داده می شود؛

بحث از «اندیشه» در «تاریخ اندیشه ها» صورت می گیرد که یک «میان- رشته» از فلسفه عمومی است و این «میان - رشته» ضرورتاً به ادبیات، به معنای «ادبیات»، نمی پردازد؛ وقتی آیزیا برلین بر اندیشه های جامباتیستا ویکو مرور می کند، از «ادبیات» بحث نمی کند؛

بحث از «نقش شخصیت» و «بیان شخصیت و اندیشه و تاثیر شخصیت و اندیشه آن ها در تاریخ» یک رشته از فلسفه سیاسی است؛

از «تاریخ ادبیات» که فراتر برویم، امروزه سه چارچوب رهنما مباحث ادبی را دگرگون ساخته اند: یکی «نقد ادبی»؛ دیگری «نظریه ادبی»؛ و دیگری «ادبیات تطبیقی»؛

ورود مبسوط در این سه مبحث مقصد این مقال نیست؛ اما آن چه به تأکید و به ضرص قاطع باید بیان شود این است که این سه مبحث اساساً به «سنجه» و «عبر»؛ و به «متن» و «نوشتن- خواندن» و به مسأله همسانی ها و تقابل ها در روند ادبی؛ و به «تفاوت» و «دیگری» رُخ می گشایند؛ کشف رابطه ادبیات با سایر عناصر شاکله یک فرهنگ {گیریم حتی همان «اندیشه و شخصیت» جناب راوش} یکی از دلمشغولی های ادبیات تطبیقی است، اما از مشغله های «تاریخ ادبیات»، که راوش می آورد، نیست؛

ادبیات تطبیقی هرچه بیشتر با «مطالعات فرهنگی» و پژوهش های مقایسی در میدان تعدد و تکثر فرهنگی پیوند می یابد و مفاهیمی بمانند «هویت فرهنگی» و حمایت از «فرهنگ های بومی» و «تعامل فرهنگی» و «استعمار فرهنگی» و رابطه در میان فرهنگ شفاهی و فرهنگ نوشتاری از مفاهیم رهنمای پژوهش های ادبیات تطبیقی هستند؛ و منظور از پژوهش های ادبی تطبیقی تقویت شناخت متقابل است؛ ادبیات تطبیقی، یک دستاورد «بینا فرهنگی- Interkulturell» است؛ و مایه پسااستعماری آن پیوسته بیشتر خود را از «اروپامحوری» می رهند؛^۴

ادبیات تطبیقی گستره مفهومی «ادبیات» را توسعه می بخشد، اما جاگزین «تاریخ ادبیات» نمی شود؛ «هویت فرهنگی» که از مباحث ادبیات تطبیقی است، از مباحث «تاریخ» ادبیات نیست؛

ادبیات یکی از وجوه اندراج هویت است؛ اما دامنه های «ادبیات»، گروگان دامنه های «هویت» باقی نمی مانند؛ دامنه های ادبیات پیوسته فراتر می روند؛ در حالی که هویت، تا بتواند هویت بماند، پیوسته به خود بر می گردد، در این حال ادبیات گرایش به جهانی شدن دارد، همان که پاسکال کازانوا «جمهوری ادبیات جهان» می نامد؛^۵

کمی آن طرف تر می نگریم و بحث از «عدالت» را نیز در همین چارچوب افزود می کنیم؛ از این نظر که دامنه های «عدالت» نیز پیوسته فراتر می روند؛ عدالت یک چشم انداز پیوسته فرا رونده است؛ دو صد سال پیش هیوم نوشت: «مرز های عدالت پیوسته بزرگتر می شود»؛^۶

اینک این هر سه مفهوم هویت و عدالت و ادبیات را در یک مثال می پیچیم:

^۴- آیزیا برلین: قدرت اندیشه؛ ترجمه عزت الله فولادوند؛ تهران ۱۳۹۳؛ صص ۸۹ تا ۱۱۱
^۵- تورج زینی وند: ادبیات تطبیقی و مقوله فرهنگ؛ کاوش نامه ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی؛ س ۳/۱۲/۱۳۹۲/صص ۱ تا ۱۶
^۶- نگاه ما صرف به بند «جمهوری ادبیات جهان» بود؛ این بحث پاسکال کازانوا با نقدها مواجه شده است؛ نک. امید آزادی بوگر: «جمهوری ادبیات جهان، ترجمه و استعمار»؛ فصلنامه تحقیقی نقد ادبی؛ س ۸؛ ش ۲۹؛ ۱۳۹۴؛ صص ۷ تا ۲۹؛

«جنسیت»، امروزه، یکی از منابع، و یکی از شاخص های، «معنایابی» و «هویت» است؛ مسایل مربوط به جنسیت، مثلاً در نمونه «مسأله جنس زن»، با تاریخ فکر و با مبحث عدالت پیوند می یابد؛

چگونگی «غیرحاضری دایمی زن» از فکر و از ادبیات از مهمترین مناظرات نهضت های فیمینیستی بوده است؛ اما با اینهمه میدانیم که ادعا برای «ادبیات زنانه»، بعنوان یک نهاد و یک نماد «هویت زن»، امروز مسترد شده است^۷؛ در مجموع به منظور بحث در «هویت»، می توان از «ادبیات» کمک گرفت و به ادبیات مراجعه داد؛ اما بحث در «هویت»، از بحث در «تاریخ ادبیات» نتیجه نمی شود؛

و در همین جا بسیار لازم است که بر تفکیک بسیار مهم روشی و متدیک در میان دو مفهوم «جغرافیای تاریخی» و «تاریخ جغرافیایی» تاکید کنیم؛ از این تمایز اینقلم در سال ۲۰۱۱ در کتاب «سندروم افغانستان» سخن گفتیم؛ و اخیراً داکتر مهرداد ملکزاده هم در این تفکیک سخن گفته است^۸؛

«جغرافیای تاریخی» Historical Geographie «قدم به اقدام قدیم می گشاید؛ جغرافیای تاریخی مظاهر و نشانه های سیر تاریخ و فرهنگ در یک جغرافیا را پی می گیرد؛

اما «تاریخ جغرافیایی» Geo-Historie «را بار اول پراوادل مطرح کرد در کتاب بزرگی که درباره حوزه مدیترانه نوشت؛ وی این اصطلاح را برای تبیین تاریخ حوزه بی بکار گرفت؛ از این نظر تاریخ جغرافیایی از مسایل سطح و دایره نشر یک حوزه تمدنی بحث می کند؛ برای مثال در ذیل از دایره انتشار حوزه تمدنی خراسان، در چارچوب یک «تاریخ جغرافیایی» سخن می گوئیم؛

پس در میان دو مفهوم تمدن تاریخی و تاریخ تمدنی تمایز می گذاریم؛ و با تأسی به مفهوم تاریخ تمدنی نشان می دهیم که در تحت مفهوم حوزه تمدنی ما، نه تنها یک استنباط درباره یک محدوده جغرافیایی، بل حتی، یک استنباط درباره یک «جغرافیای تاریخی» را مطرح نمی کنیم -

در تحت مفهوم حوزه تمدنی «ما»، یک فر آورده تاریخی تمدنی را منظور می کنیم که در آستان هزاره دوم، بحیثی ماحصل برخورد های متعدد تمدنی، در ماحول ما، در خراسان، کانونی شد؛

در چند دهه اخیر بحث های پُرجنجال در باب تمایز و تقارن در میان دو مفهوم «تمدن» و «فرهنگ» صورت گرفته است؛ این بحث ها خاصاً پس از نشر کتاب «تصادم تمدن ها» از ساموئل هانتینگتون (۱۹۹۶) دوباره تازه شدند؛ این بحث ها هر قدر هم که جالب و آموزنده باشند؛ ما به این نظر پابند می مانیم که این دو مفهوم، دو کاربست متفاوت دارند؛ مفهوم «تمدن»، متمایز از مفهوم «فرهنگ»، برجا می ماند؛ و مرجح تر است که در کاربست های متمایز این دو مفهوم بیشتر تأمل شود .

پایان بخش اول

ادامه دارد

۷- اریک ماتپوز: فلسفه فرانسه در قرن بیستم؛ ترجمه محسن حکیمی؛ تهران ۱۳۷۸؛ صص ۲۶۹ تا ۲۹۵

۸- چهارراه: سخنرانی ویدیویی داکتر مهرداد ملکزاده درباره تاریخ ماد؛ ۳۰ بهمن ۱۹۹۳